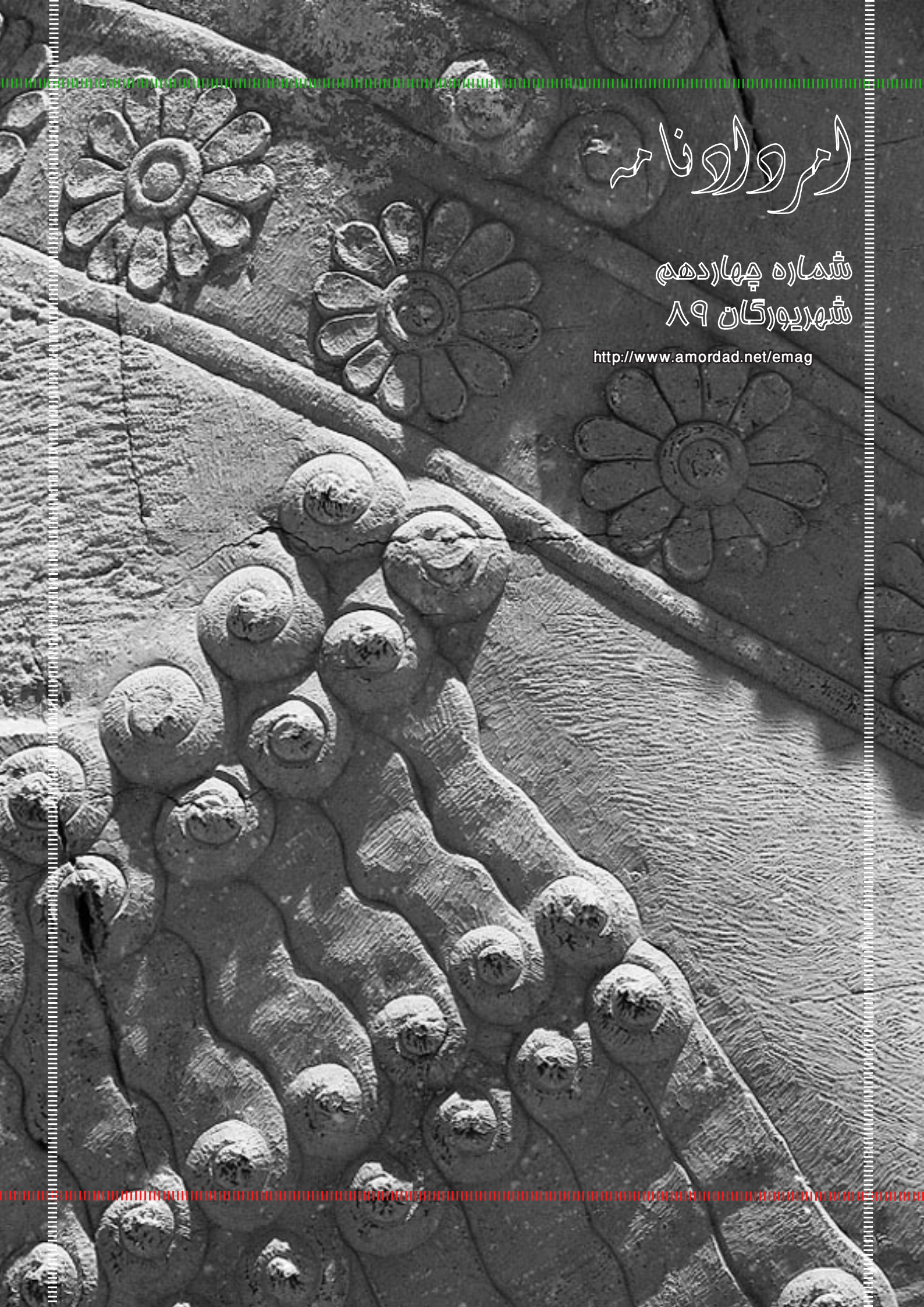


امرداد نامه

شماره چهاردهم
شهریوران ۸۹

<http://www.amordad.net/emag>





کاسیها در بابل

نویسنده: یزدان صناعی
رویه ۳

انقلاب خولی ساختار شکن

نویسنده: امیر هورثام
رویه ۵

قاموس جاماندهی حکیم سوزنی سمرقندی

نویسنده: اح اکبری شالچی
رویه ۷

امپراتوری بیزانس

نویسنده: نریمان اسماعیلی فرد
رویه ۱۲

واژگان فارسی در زبانهای سوئدی، اویغوری چین و بوسنیایی

نویسنده: یزدان صناعی
رویه ۱۴

چگونگی یورش سپاه تازی به ایران

نویسنده: آرمین
رویه ۱۶

صاحب امتیاز: قاروقای امرداد

سر دبیر: پویا احمدی

صفحه آرایی: پویا احمدی

همکاران این شماره:

اح اکبری شالچ

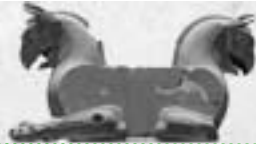
نریمان اسماعیلی فرد

الف نیکویی

یزدان صناعی

امیر هورثام

آرمین



کاسی ها در بابل

نویسنده: یزدان صفایی

کاسی ها در بابل

کاسی ها در هزاره دوم پیش از میلاد به بابل حمله کردند، این مردم با سپاه آراسته و اسلحه ی تازه که تا آن زمان سابقه نداشت، از ایران به بابل آمدند. و سومین سلسله بابلی را تشکیل دادند. دوره ی طولانی فرمانروایی کاسی ها بر بابل، نشان از توانایی بالای آنها در اداره کشور دارد و شایستگی فرمانروایان کاسی ها آشکار میشود. پایتخت آنان دور کوری گالزو Dur-Kurigalzu بود.

پس از حمله ی کاسی ها به سرزمین بابل در زمان سامسوایلونا Samsuiluna، حملات مشابه دیگری نیز صورت گرفت اما در زمان شاهان پسین بود که کاسی ها جای پای ثابتی در شمال بابل به دست آوردند. مؤسس سلسله کاسی ها در بابل، گدش Gadash نام داشت که صورت فشرده ای از نام "گاندش" است. او در متن خود، خود را افزون بر شاه بابل با لقبهایی چون "پادشاه چهارگوشه جهان" و شاه سومر و اکد نامیده است. پس از او پسرش، آگوم Agum بر تخت نشست که پس از بیست و دو سال فرمانروایی، کشتیلیاش Kashtiliash که همورد کاسی او به شمار می آمد، تاج و تخت را به دست آورد. در کاوش های باستان شناسی که در سال ۱۹۶۹ میلادی صورت گرفت، یادگاری به صورت قتیّه از او به دست آمد که در آن خود را پادشاه سرزمین دریا Sea-country خوانده است. پادشاهان بعدی بابل، از خانواده کشتیلیاش بوده اند.

بخش مهمی از آگاهی ما از دوره فرمانروایی کاسی ها در بابل، از منابع بابلی نبوده بلکه از بن مایه های مصری به دست آمده است. از این اسناد میتوان به روابط مصر با دولتهای بزرگ آسیا، از جمله پیوند های زناشویی میان شاهان بابل و مصر و روابط ناشی از آن پی برد. نام شاهان کاسی را بر اساس نظریات جورج کامرون باستان شناس، میتوان به صورت زیر گزارش کرد:

۱- گاندش، بنیانگذار سلسله کاسی در بابل (از ۱۳۷۴ تا ۱۷۴۹ پیش از میلاد) Gandash

۲- سراگوم یکم Ser - Agum

۳- کاشتی لیاش یکم Kashtiliash

۴- اوشی Ushi

۵- آبی راتاش Abiratash

۶- تازی گوروماش Tazi Gurumash

۷- آگوم دوم نامور به کاک ریمه یا آگوم بزرگ Agum - Kak - Rema

۸- هاربه - شیباک Harbe - Shipak

۹- تی پارک زی Ti - Park - Zi

۱۰- بورنا بوریاش Burna - Buryash

۱۱- پادشاهی ناشناخته

۱۲- کشتی لیاش دوم (۱۵۱۲-۱۵۳۰ پیش از میلاد) KashtiLiash

۱۳- اولام - بوریاش Ulam - Buryash (۸)

چیرگی کاسی ها بر بابلیان و فرمانروایی طولانی آنها بر آن سرزمین، به داد و ستدهای فرهنگی منجر شد. این تعاملات فرهنگی را به چهار دسته گاه نگاری، کودورو (سنگهای تعیین مرز)، اسب و معماری بخشبندی کرده اند.

پیش از پرداختن به بررسی تاریخ پادشاهی کاسی ها در بابل، نیازمند بررسی پیدایش، خاستگاه و دیگر ویژگی های قوم باستانی کاسی ها هستیم.

از حدود هزاره سوم پیش از میلاد، کاسی ها (آشوری ها آنها را به این نام خوانده اند) طوایف باستانی کوه نشینی بوده اند که در زمینهای جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) و سپس در دامنه های کوههای زاگرس نشیمن داشته اند. از این قبایل که به زبان آکدی، "کاشی" خوانده می شده اند تا هزاره دوم پیش از میلاد، آگاهی در دست نیست. استرابون قلمرو حکومتی کاسی ها را از حدود همدان تا دربندهای خزر در شمال تهران می نویسد گستره ی حضور کاسی ها چنان که از نوشته های آشوری بر می آید، از سمت غرب تا همدان ادامه داشته است. ایشان در سرزمینهایی زیسته اند که در دوره های پسین تاریخ ایران، مهد تمدن "ماد" بوده است.

در نوشته های آشوری، از آنان با نام "کاسی ها" (Kassi) یاد شده است. نام هگمتانه یا همدان را آشوری ها پیش از دوران مادها "کار - کاسی" به معنی شهر کاسیان می نامیدند. یونانی ها، به قلع کاسیتروس Kassitros می گفته اند چرا که آن را از سرزمین کاسی ها به دست آورده اند. همچنین همدان را پیش از دوره ماد، آکسایا Akessaia می نامیدند.

لئونارد ویلیام کینگ در تاریخ بابل، آنها را از نژاد آریایی و از خویشاوندان فرمانروایان میتانی می داند. همچنین نام خدایان کاسی ها، نشان دهنده ی پیوند میان ایشان و مردم آریایی است.

مردم ناحیه لرستان کنونی را بازماندگان کاسی ها می دانند. آنچنان که از روی ظاهر واژه ها بر می آید نام شهرهای قزوین و کاشان و همچنین نام دریای کاسپین از نام این قوم باستانی گرفته شده است. آثار کاسی ها تا نواحی دوردست ماد نیز تا هزاره ی نخست پیش از میلاد به یادگار مانده و عنصر کاسی را در جنوب غرب ماد به طرز آشکاری میتوان مشاهده کرد.

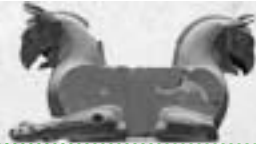
ایشان در دامنه های زاگرس با اقوامی چون گوتی ها، لولوبی ها در هزاره ی سوم پیش از میلاد، همسایه بوده اند.

درباره ی زبان کاسی ها می توان گفت که به زبان ایلامی ها، نزدیکی داشته است. از این زبان تنها چند واژه و عبارت در متون آکدی در نوزی به دست آمده است. برای نمونه، نام چند خدا به این زبان باقی مانده است:

بوریاس Burias که با بوره آس Boreas یونانی و شوریاش Shuriyash که با شوریا Shuriayh هندی نزدیکی دارد. چند نام دیگر مانند کششو Kashshu، شیباک Shpak، هاربه Harbe، شومالیا Shumalia، شوقامونا Shuqamuna نیز دیده می شود.

از کاسی ها حدود دویست کتیبه سلطنتی کوتاه باقی مانده است که با توجه به مدت زمان فرمانروایی آنها در بابل، کوتاه به نظر می رسد.





پادشاهان کاسی در قلمرو خود به بازسازی و آراستن پرستشگاه ها در نیپور، لارسا Larsa، اور و اوروک دست یازیدند. یکی از آنان به نام کارا-اینداش (حدود ۱۴۴۵-۱۴۲۷ پیش از میلاد) در "E.Ana" ، در اوروک، پرستشگاهی که نمای آن از آجر ساخته شده است، به جای گذارد که آجرهای به کار رفته در آن، صورت های موجودات آسمانی را با برجستگی اندکی نشان می داد. این بنا یک بنای کاملاً کاسی است و مانند آن در هیچ جای میان رودان پیدا نشده است. این فن هنرمندانه در میان رودان آن روزگار، شناخته شده نبود و بعدها توسط کلدانیان در بابل و توسط هخامنشیان در شوش و تخت جمشید به کار رفت.

کوری گالزوی Kurigalzu دوم (حدود ۱۳۴۵-۱۳۲۴ پیش از میلاد) یکی از فرمانروایانی بود که پیشتاز سازندگی به شمار می رفت، او شهر او را که در زمان سامسو-ایلونا Sumsu-Iluna ویران شده بود، بازسازی کرد و همچنین شهر تازه ای ساخت که ویرانه های آن در عرقوف Aqra-Quf دیده میشود و برج ۱۷۰ پایی آن، هسته زیگورات بزرگی را تشکیل می دهد. کاوش های انجام شده در عرقوف در سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ پایه زیگورات با پله های بزرگ و سه معبد و بخشی از یک قصر را از دل خاک بیرون آورده است.

از کاسی ها، تندیس های سفالینی شامل سر ماده شیری با اندازه ی طبیعی و سر مردی با سیل رنگ شده و ریش بلند پیدا شده است. از یافته های دیگری که مربوط به کاسی باشد میتوان مهر های استوانه ای نام برد که دارای نمادها و نقش های گوناگونی از جانوران قرص دایره ای بالدار می باشند.

سرانجام دولت آشور در اوایل سده سیزدهم پیش از میلاد، توانست بابل را بگشاید و به غارتگری بپردازد توانست هفده سال بر آن حکومت کند. ولی ضربه ی نهایی به کاسی ها را ایلامی ها وارد کردند. در هزاره ی نخست پیش از میلاد ، کاسی ها به کوههای زاگرس عقب نشینی کردند.

بن مایه ها

۱. بهزادی، رقیه، ۱۳۸۶، قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، انتشارات طهوری.

۲. عطایی فرد، امید، ۱۳۸۴، ایران بزرگ، انتشارات اطلاعات.

۳. سهرابی، محمد، ۱۳۷۶، لرستان و تاریخ قوم کاسیت، انتشارات افلاک.

۴. ورجاوند، پرویز، ۱۳۸۷، اطلس تاریخ ملی ایران، سازمان نقشه برداری کشور.

۵. گیرشمن، رومن، ۲۵۳۵، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۶. رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، جلد اول، نشر اقبال.

یکی از اثرهای کاسی ها بر بابل، اصلاح محاسبه ی تقویم بابلی بود که بر اساس آن، هر سال بر پایه ی نامی از یک رویداد بزرگ، یا سال شمار پادشاه وقت، یا یک سنت دینی، گذارده شده بود. کاسی ها این سامانه گاه نگاری را که امکان بیشتری برای اشتباه دارد، با یک سامانه ساده تر جایگزین کردند که در واقع تاریخ گذاری بر پایه ی فرمانروایی پادشاهان بود.

(۲) کودورو Kudurru (سنگهای تعیین مرز)

اکودورو به زبان آکدی، به معنای "حد و مرز" است. این واژه به این مفهوم بود که با استفاده از نصب نشانه های سنگی، زمینها مرزبندی میشد. این اصطلاح برای نخستین بار در دوره کاسی استفاده شده است که عبارت از سنگهای بیضی شکل یا ستون ماندنی بوده است مه به عنوان سند مالکیت استفاده می شده است.

این سنگها بیشتر در معبد نگه داشته می شد و نسخه هایی از آن را که از گل بدست می آوردند، به دارندگان زمینها داده میشد. کودورو از دو بخش ساخته میشد، در بالای سنگ، تصویر خدایان و یا نمادهای آنان و همچنین نشانه های مربوط به دانش هیأت، نقش میشد. گاه در پشت یا زیر این سنگهای مرزی، نوشتاری مفصل می آمد که شامل موقعیت دقیق و اندازه ی زمین و دیگر آگاهی های مربوط به هر ملک بود.

این سنگهای مرزی، منبع آگاهی های ما درباره چگونگی وضع اقتصادی بابل در دوره کاسی ها به شمار می آید. نشان دادن نمادهای خدایان بر روی این سنگها از آیین های کاسی ها بوده است و گاه، مهر پادشاه نیز بر روی آن زده میشد.

از این گونه سنگها در آغاز، برای پشتیبانی از حق دارندگی (مالکیت) خصوصی، نیز استفاده میشد و سپس به عنوان انتقال زمین از طریق فروش استفاده شد.

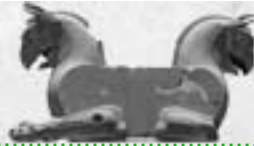
بیش از هشتاد کودورو از زمان کاداشمان - انلیل نخست (حدود ۱۳۷۰ پیش از میلاد) تا سده هفتم شناسایی شده است که نشان دهنده بازه زمانی است که از این دستاورد کاسی ها در بابل استفاده می شده است.

(۳) اسب

اسب را کاسی ها به میان رودان آورده اند چرا که با آمدن کاسی ها است که اسب، ناگهان در سراسر آسیای غربی بهترین حیوان بار ک به شمار آمد. پیش از این، اسب در بابل به نام "خر کوهستان" یا "الاغ کوهی" یاد می شد که کهن ترین اشاره به آن در دوران حمورابی است. در آن دوران کاسی ها، کوچ نشین هایی در غرب ایلام تشکیل دادند و هنگامی که دسته های کوچکی از آنان وارد دشت بابل شدند، ابزار های خود را نیز به همراه بردند.

پیدا شدن ارابه های تندرو که به وسیله اسب در دشتهای خاورمیانه در جنگ ها به کار میرفت، دگرگونی بزرگی در شیوه جنگیدن ایجاد کرد. این ارابه ها که به جای الاغ با اسب کشیده میشد، ترابری را اسان تر و سریع تر کرد. اصطلاح های مربوط به پرورش اسبان گردون توسط فردی از میتانی به نام "کی کولی Ki-Kuli" نوشته شده است.





انقلاب ، تحولی ساختارشکن

(بخش چهارم - انقلاب آمریکا)

نویسنده : امیر هورنام



آمریکا ، سرزمینی که همگان آن را با دموکراسی و مردم سالاری یاد می کنند . سرزمین فرصت های طلایی ، فرصت هایی منتج شده از برابری و مساوات شهروندان . سرزمین بیان آزاد عقاید و نظریات برگرفته از قانونی که شاید حدود دو قرن از تصویب آن می گذرد . این همه مدنیت و آزادی از کجا نشأت گرفته و چگونه شد که یک مستعمره ی بریتانیا توانست خود را به چنین جایگاهی برساند ؟

انقلاب آمریکا یکی از بزرگترین تحولات اجتماعی و سیاسی در قرن هجدهم بود زیرا با بر هم زدن نظم انقلاب های سایر کشورها ، رویه ای را در پیش گرفت که کمترین میزان جنگ و خونریزی در مقایسه با سایر انقلاب ها را داشت . عده ای این انقلاب را الگوبرداری از انقلاب فرانسه می دانند ولی گوردون وود نظر دیگری دارد :

تاریخ دانان بسیاری درصدد بودند که انقلاب آمریکا را در پرتو انقلاب فرانسه تفسیر کنند و همان نوع خشونت داخلی ، منازعه ی طبقاتی و ممنوعیت اجتماعی را که علت انقلاب فرانسه و دیگر انقلاب های مدرن قلمداد می شوند در انقلاب آمریکا نیز بیابند . اما شرایط اجتماعی که نوعا علت همه انقلاب ها قلمداد می شوند (فقر و محرومیت اقتصادی) در آمریکای مستعمره وجود نداشت . مستعمره نشین های سفیدپوست آمریکا مردمی تحت ستم نبودند و پادشاهی بریتانیا هیچ غل و زنجیری به پای آنها نبسته بود که بخواهند از آن خلاص شوند . در حقیقت مردم میدانستند در مقایسه با مردم سایر کشورها در قرن هجدهم ، آزادتر ، مرفه تر و کمتر زیر بار محدودیت های طاقت فرسای فئودالی و پادشاهی بودند .

کاملا درست است . در نوشته های بسیاری که در آنها از انقلاب آمریکا نام برده شده چیزی از فقر و بدبختی مردم گفته نشده است . پس علت و جرقه ی اصلی این انقلاب از کجاست ؟ چرا باید مردمی که به ظاهر هیچ مشکلی ندارند این همه هزینه و هرج و مرج را به جان بخرند و دست به این اقدام زمان بر و طاقت فرسا بزنند ؟

۱۹ آوریل ۱۷۷۵ . شاید بتوانیم به نوعی این روز را آغازگر اعتراضات انقلابی بنامیم . زمانی که اولین درگیری در لگزینگتون روی داد . علت اصلی این درگیری بی احترامی ارتش انگلستان به اعتراض آرام و بدون خشونت عده ای از اهالی لگزینگتون بود . این بی احترامی ذهن همه ی آمریکاییان را به خود مشغول ساخت به شکلی که در راه بازگشت ، ارتش بریتانیا که در راه بوستون بود با اعتراضات خشونت باری در مسیر مواجه شد که این فریادها که در شروع بدور از خشونت و هرج و مرج بود به کشته شدن ۲۵۰ سرباز انگلیسی منتهی شد . شاید اگر آن کشتار در لگزینگتون توسط کت قرمزها روی نمی داد هیچ گاه این شرایط نابسامان و احوال به هم ریز ، برای پادشاهی جرج سوم بوجود نمی آمد و ...

به هر روی در گیری ها به سرعت گسترش یافت و نمایندگان ایالات که آن زمان تحت عنوان مستعمرات از آنها نام برده می شد در جلسه ای در مورد جنگ با انگلستان به اجماع نظر رسیدند و همزمان جرج واشنگتون ، نماینده ی جرجیا را به عنوان فرمانده ی ارشد برگزیدند . درخواست استقلال در ماه های بعد افزایش یافت و توماس پین ، نظریه پرداز سیاسی رادیکال ، به متبلور شدن درگیری ها برای جدایی کمک کرد . در یک کتاب او به نظریه سلطنت موروثی حمله کرد . پین ، دو راه حل برای آمریکا پیشنهاد داد : به اطاعت از شاه مستبد و سیستم قدیمی دولت ادامه دهد ، یا آزادی و سعادت را به عنوان یک دولت خودمختار و مستقل برای خود به ارمغان بیاورد .

در دومین کنگره ، کمیته ای به ریاست توماس جفرسون تشکیل شد که با توجه به مدارک و مستندات حاکی از ناراضیتی مردم از شاه ، تصمیماتی برای جدایی و استقلال گرفته شد و در نهایت در روز چهارم جولای سال ۱۷۷۶ اعلامیه ی استقلال به تصویب رسید و این روز به عنوان روز استقلال آمریکا نامگذاری شد .

اعلامیه استقلال نه تنها نوید دهنده ملتی جدید بود بلکه فلسفه ای از آزادی انسان را بنا نهاد که به نیرویی پویا در سراسر جهان تبدیل شد و تاکید دوباره ای بر این باور بود که حقوق سیاسی از حقوق اولیه انسان است و به همین دلیل بعدی جهانی دارد .

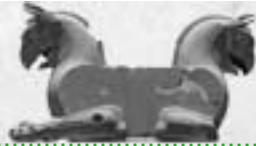
در سال ۱۷۷۸ زمانی که فرانسه ، آمریکا را به رسمیت شناخت و عهد نامه تدافعی دوجانبه را با آن ها امضا کرد شاید بزرگترین کمک را به دولت نوپای آمریکا کرد هر چند حمایت از طرف دولت فرانسه ، بر اساس دلایل سیاسی و نه ایدئولوژیکی بود و فرانسه می خواست قدرت انگلیس ، رقیب دیرینه خود را تضعیف کند .

جنگی که در لگزینگتون ، ماساچوست ، شروع شد به مدت ۸ سال در بخش اعظمی از این قاره ادامه داشت . این مبارزات در مونترال کانادا، در شمال ساوانا و جورجیا در جنوب ادامه داشت . ارتش عظیمی از انگلیس سال ۱۷۸۱ در یورک تاون ویرجینیا تسلیم شد اما جنگ همچنان بدون هیچ نتیجه مشخصی به مدت ۲ سال دیگر ادامه داشت . سرانجام عهدنامه صلحی در ۱۵ آوریل ۱۷۸۳ در پاریس امضا شد .

این انقلاب تأثیرات مهمی فراتر از مرز های آمریکا داشت و توجه نظریه پردازان سیاسی اروپا را به خود جلب و مفهوم حقوق طبیعی را در سراسر دنیای غرب تقویت کرد . افراد برجسته ای مانند تادئوس کاسیسکو ، فردریش فون اشتبان و مارکی دو لافایت به انقلاب پیوسته و امیدوار بودند تا بتوانند افکار لیبرال را به کشورهای خود منتقل کنند .

انقلاب آمریکا برای تغییراتی که در جامعه ، سیاست و فرهنگ آمریکا در پایان قرن هجدهم صورت گرفت ضروری بود . این تغییرات ، رادیکال





برابرهایی پارسی

کاری از الف. نیگویی

اجتناب ناپذیر: پرهیز ناپذیر، ناپار، ناگزیر
 ابتهاج: کوشش، کوشا بودن، کوشیدن
 اصفاف: دست درازی، سفت گرفتن
 ابراد: نیاکان

اجر: پاداش، بهره، مزد
 بی اجر و قرب: بی ارزش
 اجر: گزارش، انبام، کنش
 غیر قابل اجر: انبام ناپذیر، انبام ناشدنی

اجراییه: انبام نامه
 اجراکننده فرمان: فرمان گزار
 اجرام: ستارگان
 اجرام سماوی: ستارگان آسمانی

اجرایی: کاربستی، انبامی
 اجر بردن: پاداش یافتن، پاداش گرفتن
 اجرت: مزد، دستمزد، پاداش
 اجرت المثل: برابر مزد، برابر سلاک
 اجرت کار: دستمزد
 اجزاء: پاره ها، بشفها، تکه ها، ریزه ها
 اجساد: پیکرها، کالبرها، لاشه ها
 اجسام: پیکرها، کالبرها

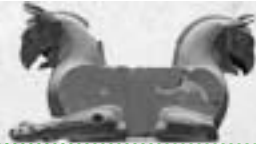
و گسترده بودند. در حقیقت انقلاب امکان ظهور جنبش های ضد برده داری و حقوق زنان در قرن نوزدهم و در حقیقت کل تفکر مساوات طلبانه ی کنونی را پدید آورد. انقلاب نه تنها به طور بنیادین روابط شخصی و اجتماعی مردم را تغییر داد بلکه آریستوکراسی را نیز به مفهومی که حداقل به مدت دو هزار سال در جهان غرب از آن استنباط شده است نابود ساخت. انقلاب صرفا به نابودی پادشاهی و ایجاد جمهوریست نپرداخت بلکه عملا آنچه را که آمریکاییان قدرت مردم یا قدرت دولت می نامند برقرار ساخت و نوع کاملا جدیدی از عرصه ی سیاست عمومی و همچنین صاحبان قدرت دموکراتیک ایجاد نمود. انقلاب در کنار تغییر در فرهنگ، درک آنها را از تاریخ، دانش و حقیقت دگرگون ساخت.

و از همه مهمتر، منافع و رفاه مردم عادی و پیگیری خوشبختی شان را به هدف اصلی جامعه و حکومت تبدیل نمود.

با نگاهی به :
 مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها / جک گلدستون / محمد تقی دلفروز / کویر / ۱۳۸۷
 واژه نامه ی فرهنگی سیاسی / شهریار زرشناس / کتاب صبح / ۱۳۸۳
 چرا آمریکاییان انقلاب کردند / احمد پرهیزی / پنجره / شماره ۵۷

facebook





قاموس جاماندهی حکیم سوزنی
سمرقندی

۱. ح. اکبری شالچی

ادبیات میمونی: ادبیات مدرن را گویند چه آن تقلید میمون‌وار از ادبیات فرنگ باشد.

امور مالی: به سکون را. بخشی از اداره جات باشد که در آن همه کارها را به هم مالند و این بخش، همه اداره جات را باشد، چه بی مالاندن هیچ کار را در آنها توفیق نباشد.

انتفاعی: دولتی را گویند، چه غیرانتفاعی، شخصی باشد.

اول و آخر شاهنامه: همان است که احمد شاملو گفته و چنین بود که وی به اخوان رشک برد که وی آخر شاهنامه گفته بود و خواست از وی پیشی گیرد و به امریکه برفت و اول و آخر شاهنامه را یکجا بگفت و نوپردازان را از این کارها بسیار باشد و چون چنین کنند ایشان را شاعر ملی لقب دهند و پیشنهاد ریاست دیارتمان در امریکه کنند

ایران‌گردی: همان گردش کره زمین است، چه هر گاه زمین بگردد، ایران هم بگردد و از اینجاست که برخی گویند آن با جهان‌گردی یکی است و سازمان ایرانگردی و جهانگردی بنیاد نهند که هر دو یکی باشد.

بابا زاده: کچل موفرفری را گویند، چه همه از مادر زاده گردند نی از پدر.

بحث سیاسی: بحث ۳۰ یا ۳۰. جدلی است سرکاری، چه برنده و بازنده آن را غم ایران و ایرانی نباشد، و هر دو گزینه یکی باشد.

بستنی: هر چیز شایسته بستن باشد و آن درب آبریزگاه است.

بلندگو: برخی گویند همان میکروفون است و جهان دیدگان گویند در قدیم نام مردی بوده که جوانمرگ شده.

بی‌همه‌چیز: گونه‌ای شعر است که نخست بی‌مصرع و سپس بی‌قافیه و بی‌وزن و بی‌معنا و بی‌احساس و بی‌اندیشه و سرانجام بی‌همه‌چیز شد و برخی کسان آن را شعر ناب گویند و اشعار دیگر را نظم خوانند.

پارسیان: پوﻻﻧﻪ‌ﻫﺎﻱ ﺍﺳﺖ ﻛﻪ ﻫﻨﮕﺎﻡ ﺑﻪﺭﻩ ﮔﺮﻓﺘﻦ ﭘﺎﺭﺳﻲ ﻭ ﻏﻴﺮﭘﺎﺭﺳﻲ
ﺳﺮﺵ ﻧﻤﻲ‌ﺷﻮﺩ.

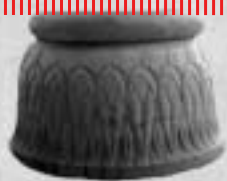
پارسی سره: زبانی است که همگنان خواهند خود از آسمان کله پا شده در دهانشان رود.

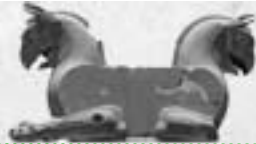
پاکدامن: زنی باشد که دامن خود از بغچه بیرون نکند و از این روی

مَفْعُولَاتْنِ مَفْعُولِن فَعَلَ فاعِلَاتْ فاعِلَاتْ مَفَاعِلَاتْ مَفَاعِيلُ فَعُول
فَعُووَووووووووولن... مفاعِلُن فاعِلَاتْنِ مُسْتَفْعِلُن فاعِلُن مُفْتَعِلُن
مُسْتَفْعَل فاعِلُن فَعُولُن فَعْلُن اَمَّا بعد؛ بدان که چنین گوید این کَـمینه
الامیر الحسین الاکبری الشالجی الخراسانی الفردیسی الکردستانی که
شبی روان الحکیم سوزنی سمرقندی از عالم برزخ به خواب این کمترین
آمده سر سخن را با این رَهی گشوده مرا اندر زهای گهر بهایی داد که چون
از خواب خاستم پاک فراموشتم شد ولیکن چون این نگارنده بی نگار با آن
دانای روشن روان به گفتار درآمد، وی هیچ سخن من نداریافت، زبان به
گله گشوده مخفی نماناد چند آبدار نثار زمین و زمان ساخته عبید زاکانا
را نیز چند ناسزا سزاوار دانسته و بنده زبان به روشنگری گشوده بر آن
سراینده ی تلخ سرای شیرین زبان روشن ساختم که زمان و زبان، دیگر
گشته و مردمان هم برابر روزگار وی سخن نرانند. پس آن خداوندگار
سخن باز از در و دامن زمان و زبان یاد کرده انگهی خشم خود فرو
قورت داده از من خواهش قاموسی نمود تا به دستاويز آن پارسی گفتن
امروزیان دریافتن تواند و این بنده ی سراپا گناه گردن شکسته یادآور
شدم که چنین قاموسی می نباشد و در این زمانه فرهنگ نویسان قاموس
زبان های بیگانه نویسند و پارسی را زبانی خوارمایه در شمار آرند و آن
خدانود شکوه و بزرگواری این بار همگان به ویژه عبید زاکانا را به باد
دشنام های آبدار گرفته و مرا از هیبت او، هراس هنگفت اندر دل بیامد
و این بی نگارمانده گفته دادم که قاموسی نگارم تا وی را به کار آید و هر
چه در یاد داشتم نگاریدم و هر چه نه در یاد داشتم از ارباب خرد جويا
گشتم و گاه رای های ایشان چندگانه گردد و مرا درکار آمد که رای های
رنگارنگ ایشان همه بنگاشتم تا سزای اندیشه ورزان داده باشم و در روز
رستاخیز بلکه شب آن نیز نزد سرفرازان دانش سرفکنده نگردم و این
قاموس پیشکش به آن خدای سراینندگان برزخی بنبشتم و استوار به
چنگ خود بر سینه گرفته شبانه خواب شدم. ولیکن چون آن فرزانه ی
گرانسنگ، آن استاد جاماسب دانا بیامد دیدم قاموس نه همراهم به
جهان خواب آمده باشد و حکیم سوزنی سمرقندی برزخ آشیان باز چند
بالاخانه دار بالای شناسان و ناشناسان بار کرده برفت و بیدار گشته دیدم
این قاموس وی جا بماند و هم اینکه شمایان را دهم تا به وی رسانید
بلکه آن سخخور، زبان روزگار ما درتواند یافت و چون وی را نیبافتید از
دعای خیر این بنده فرامشت نکنید و اگر این فرامشت گردید از خویشان
بسیار نزدیک عبید زاکانا یادی کنید و جنس لطیف ایشان اصلح باشد
که روان حکیم سمرقند به چنین سخنان در عالم برزخ به پایکوبی درآید
این است، هذا:

اتوبانک: اتوبان کوچک باشد چنان که اتوبانک ملت گویند و آن اتوبان کوچک مردم باشد.

ادبیات فارسی: همان "عربیات فارسی" است، رشته‌ای است





دامنش همیشه پاک ماند.

کارمندی و هم گمان کند مدرن گردیده است.

پزشک: کاسب درس خوانده.

چی: پسوندی است که نام پارسی را ترکی کند مانند دستمالچی و ابریشمچی و برخی قیچی و کاچی و نخودچی را نیز از این دست خوانده به لُج فارس‌ها ترک نامند.

پشتون‌ها: قومی‌اند که تاریخ افغانستان را خراب می‌کرده باشند.

پناهنده: کسی را گویند که می‌خواسته زعیم عالیقدر مسلمین شود و چون نیازی بدان نبوده نزد دول خارجی پناه بسته است.

حرف: افسونی است که چون دمند آدمی را تبدیل به خر کند و برخی گویند که خر را هم تبدیل به آدم کند و لیکن گوینده آن باید دانا باشد.

پول: متری است که با آن وزن از جان مرغ تا جان آدمیزاد را سنجند.

حق‌البوق: حق‌التألیف رفقا را گویند و پیشتر، آن را نخست کشور شوراها دادی و سپس ناشر ایرانی، و اینک کشور شوراها نباشد و ندهد و ناشر ایرانی باشد و او هم ندهد.

پول چای: پول ده هزار چای. فارسیان گاه یکی گویند و ده هزار اراده کنند.

خانم‌خانما: زنی را گویند که مهریه‌اش از ده هزار سکه زر افزون باشد.

ترافیک: به لغتِ فرنگ آمدوشد باشد و فارسیان بالعکس راه‌بندان را گویند.

خانه‌دار: زنی را گویند که خانه داشته باشد و این بهترین نوع عروس است، چه برخی مردان را خانه ندهند که مجردند و زن ندهند که خانه ندارند.

تظاهرات: معروف است و آن جمع تظاهر و خودنمایی باشد.

خودفروش: دستگاه اتوماتی را گویند که اجناس خرد، همانند شکلات فروشد، و برخی روسپی را گویند و این از اغلاط است، چه وی خود را نفروشد بلکه کرایه دهد.

تعصب: هر گونه گرایش میهنی باشد در اصطلاح رفقا.

تفکیک قوای ایرانی: تفکیک قوای مردم و دولت را گویند و آن چنین باشد که نه مردم را با دولت کاری باشد و نه دولت را با مردم.

داداش‌زاده: از سفسطه‌هاست، چه پدر و برادر کسی یکی نگردد.

تلویزیون: این واژه را دو بخش باشد: تله و ویزیون. تله را معنا دور و ویزیون همان اهل ویز است. دستگاهی است که به دستاویزش ویزویش را به دوردست‌ها رساندن می‌توان.

دانشجو: مدرک‌جو را گویند.

داماد: مردی است که ضمانت کند هر زمان زنی از او پول گنج قارون خواست در کفش نهد و این از انواع جنون باشد.

جاعینک: ظرفی است محکم که عینک در آن گذارند و برخی گویند مقصد "روی بینی" است، که عینک را روی بینی گذارند.

دستشویی: آبریزگاه است که برخی دست خود در آن شویند و آن را چنین نامند.

جیب: بخشی از جامه که همیشه سوراخ است و پول اندر آن بند نگردد.

دمکراسی بینی: آزادی عمل دماغ باشد و آن را دمکراسی ایرانی نیز خوانند.

جدایی‌خواه: تنگ‌چشم را گویند چه این کس شیر باستان را که هیچ، غربۀ ایران کنونی را هم دیدن نتواند.

دود: گازی است محلول در خون مردم تهران.

جیغ بنفش: جیغی باشد که آن را رنگ‌زده به نام فریاد امروزیان و پیشرفتگان فروشنده، چه نوپردازان گنجشک را رنگ کرده به جای قناری فروشنده و این هنر ایشان باشد.

دودکش: کنایه از بینی مردم تهران باشد، چه آن دود را به درون خود کشد.

چاپ اول: چاپ اول و دوم و سوم و الخ باشد.

دهاتی: پیشتر روستایی را گفتندی و اینک شهری را گویند.

چاپ دوم: آنچه کنند و ننویسند.

دیوانه: دیگری باشد و آن هر آن کس است که این کس نباشد.

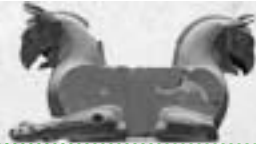
چشم (به زیر اول): معنای این واژه روشن نشد، اما فارسیان هر کار که نخواستند بکنند، این لغت بر زبان آرند.

رشوه: یک گام پیش از "مهر" است و آن خواهد آمد.

چندمنظوره: زنی را گویند که هم مادری کند و هم همسری و هم

رفیقه: همسر ناتنی کسی را گویند.





را گفته؛ چنان که اخوان "آخر شاهنامه" را گفته بوده.

شرف: از واژه‌های فراموش‌شده باستانی است و معنای آن روشن نیامد.

شعر: از سرکه‌جات است که کهنه‌اش از نوش بهتر است.

شعر سپید: نثری است که از سر سطر بی‌آغازند و یکی دو واژه نویسنده و بر سر سطر بعد روند و آیدون بیشتر کاغذ سپید گذارند و از همین روی آن را چنین نام کرده‌اند و اگر کاغذ سرخ باشد، آن را شعر سرخ خوانند.

شعر سرخ: همان شعر سپید است که یاد شد، جز آن که زمینه کاغذ سرخ باشد، و برخی گویند اینک نباشد که کشور شوراها نباشد و این محل تردید است، چه، کشور شوراها هم نباشد، کاغذ سرخ باشد.

شعر نو: نثر غلط را خوانند و برخی آن را به تخفیف عین و نو، شرّ گویند و بعضی «شَرّوَر» نامند و این از توابع باشد.

شیخ خزعل: تصحیف‌خوانی "شبح خرعل باشد" و آن مصحف شبح خرعلی است.

شیمی: دانش کیمیای نوین است توفیر آن با کیمیای کهن آن باشد که به جای زر، یکسره دنبال خود پول باشد.

صد سال تنهایی: کتابی است و آن را زنان تحصیل کرده و مهریه‌بلا خوانند.

ضد حال: فیلم و سریال تلویزیونی را گویند.

ظل آفتاب: ظل در تازی، سایه باشد و روشن نشد چرا ایرانیان از آن تابش سخت آفتاب اراده کنند.

عرب: از مخففات است و آن «عدم رعایت بهداشت» باشد.

عالم‌زاده: به کسره لام. کسی را گویند که از عالم زاده شده باشد و خود عالم نباشد و چون خود عالم گردد او را عالم عالم‌زاده خوانند.

علی اسفندیاری: همان نیما یوشیج باشد، و بدان که اسفندیار روین‌تن یاریگر بزرگ زرادشت بود و علی اسفندیاری موکل رفقا، و او نام خود، دیگر ساخت، چه ایران‌ستیزی از همان روز الست در دستور کار رفقا بوده باشد و باری، خویشتن یوشیج نامید و گویند پارسی، نغز ندانستی و نادرست سرایش گفتم، چه مردم یوش پارسی‌زبان نباشد و کس ندانست که وی چرا نام خویشتن علی یوشیج بنگذاشت. پس وی را با علی (ع) هم دشمنی بوده باشد و ایرانیان را در این دست خودنمایی‌ها دست بالا باشد.

غرب‌زده: چیزی مانند جن‌زده است و از آن بیشتر ایرانیان را اراده کنند.

رگ: از اعضا تن است و لیکن در تن بسیاری از فارسیان یافت نشد. و برخی گویند در تن مردمان روزگار کهن می‌بوده باشد و در پس تکامل انسانی حذف شده باشد، چه رفقا گویند که انسان پیشتر دم می‌داشته بوده باشد و در راه تکامل آن را از دست داده بوده باشد.

روسیه: کشوری است که سرزمین‌های پارسی‌زبانان گرفته و آیدون روی خویشتن سیاه ساخته و هر چند ایرانیان دست‌اندازی‌های او را بعداً به فال نیک گرفته‌اند، نامی که پیشینیان نهاده‌اند، همچنان بر روی اوست.

ریال‌کاری: به تخفیف لام، ریاکاری را گویند.

زرجو: دانشجو را گویند.

زرنگ: کلاهبردار را گویند که حق دیگران ضایع کند.

زندگی: معروف است و آن یگانه علت مرگ باشد، چه همگنان تنها از زندگی میرند و بس.

سرمایه: خدای سرمایه‌دار را گویند و آن در این جهان بر همه حکم کند، و بر صاحب خود افزون‌تر.

سریال: آنچه بهایش مقطوع بوده بماند و به چهار ریال نرسد.

سمرقند: زنگی باشد که نام خود کافور گذاشته و آن گاهنامه‌ای است که تبلیغ فرهنگ بیگانه کند و آن را از قند سمرقند بهره‌ای نباشد و برخی گویند فرزند بخاراست و لیکن این محل تردید است که او را بخار بخارا نیز نباشد.

سوپریز: ملاقه را گویند که با آن سوپ ریزند و برخی آن را سورپریز به اضافت «را» خوانند و این از اغلاط است.

سوییس: بانکی است و برخی گویند پالایشگاه پول جهان است، چه در آن پول سیاه سپید کنند.

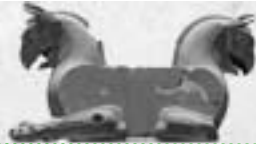
سیبیا: مخففی است و آن نادرست است و درست آن "سیب ما" باشد و فارسیان را از این دست لغزش‌ها بسیار باشد، چه مخفف کردن، نو آموخته باشند.

سیتی اسکن: بدان که سیتی در لغت فرنگ شهر را خوانند و اسکن مخفف اسکناس باشد و سیتی اسکن شهری از اسکناس باشد که از بیماران فلک‌زده مرطبیان را رسد و برخی آن را به فتح کاف خوانند و این از اغلاط است، چه کس، اسکناس را اسکناس نگوید.

شاعر نو: موکل قدیم رفقااست که هم‌اینک بی‌وکیل مانده و هزینه چاپ اباطیلش را خود پردازد.

شاملو: شوهر ناتنی زنی ارمنی بوده آیدانام و گویند اول و آخر شاهنامه





جماعت همی گویند میهن نیست و این معنا اصلح باشد.

کنکور: پل صراط این جهان را گویند و لیکن این پل دایره‌وار باشد و پل صراط آن جهان مستقیم باشد و یگانه کس که از آن تواند گذشت آن است که از خرخوانی بسیار بواسیر گرفته باشد.

کوبیسم: سبکی است در نقاشی که بر دیوارش کوبند و از همین روی آن را کوبیسم خوانند و اگر قابش از چوب باشد آن را چوبیسم نیز گویند.

لیسانس: مدرکی است مانند کارت ملی و گواهینامه که هر کس را دهند.

مادرزن ناتنی: مادر رفیقۀ کسی را خوانند.

ماهواره: یعنی ماه‌مانند و کنایه از بسیار زیباروی باشد. چیزی است که در آن زیبارویان زمانه را بینند.

محافظه کار: کسی است که هرگز محافظه‌کاری نکند که دستگاه در چنگ وی است، و فرنگیان آن را کنسرواتو خوانند و پارسی آن را کنسروگرا شایست گفتن، چه این جماعت همه چیز را کنسرووار، بی‌دگرگونی خواهند.

مرام: از واژگان باستانی است و معنای آن روشن نشد.

مستراب: مستراح ایرانی است که آب و آفتابه داشته باشد.

مَسْقَط: بدان که اسم مکان باشد و ریشه آن از سقط باشد و آن جایی باشد که در آن سقط کنند و آن شهری است مر تازیان را و برخی گویند همه دیار تازیان باشد مر پارسیان را.

منشی: از اسباب سرگرمی رییس باشد.

موج نو: پارازیت برج میلاد را گویند چه این نوترین امواج باشد.

مهر: به ضم میم. نقشی است جادویی که بر کاغذ زند و کارها را گشاده کند.

مهرطلبی: به کسر میم بیماری باشد و علمای علم‌النفس گویند که مفتلای ویروس آن خواهد همگان به ویژه بیگانگان را از خود خوشنود سازد و برخی گویند دنبالچۀ مهرپرستی قدیم است چه همه ایرانیان را این بیماریست و بدان که چون بیماری چنین گسترده گردد آن را اپیدمی خوانند و اپیدمی روانی را ریشه‌های ژرف تاریخی باشد.

مهریه: بهایی گزاف است که زنان بر خود نهند و لیکن چون پای شیخ عرب در میان باشد، نام آن دیگر کنند.

میز: منبری است کوتاه، و اگر در پشت آن نشینند زر ستانند و لیکن در زیر آن زر افزون‌تر باشد.

غیرانتفاعی: بدان که انتفاع از ریشه نفع است و مراد از آن مدرسه‌ای است که از آن نفعی نباشد علی‌الخصوص مر ولی بچه را.

غیرت: روشن نشد که چگونه این واژه تازی، باستانی است، ازیرا که زبان ایرانیان در روزگاران باستان تازی نبوده باشد. به‌هرروی در شمار واژگان فراموش‌شده ایرانی افتد. برای دریافت معنای آن به افغانستانیان روی کردیم، چه ایشان را نیز زبان، پارسی باشد. لیکن هویدا آمد که این پدیده در آنجا نیز آبشخور جنگ و ویرانی‌های بسیار بوده. هر چه باشد، چیز نیکی نخواهد بود.

فردای قیامت: از انواع سفسطه باشد چه قیامت را فردایی نباشد.

فشفشانی: گونه‌ای شعر نوست مانند جیغ بنفش و موج کوتاه و بلند و خروس‌جنگی و شعر بی‌همه‌چیز ولیکن نام آن را رفقا در شب چارشنبه‌سوری اعلان کنند.

قبرس: بخشی از اروپای متحد است که پیشتر از آن خر آوردندی.

قلقلک‌درمانی: شاخه‌ای نوین از دانش درمان‌شناسیست و پزشکان را با آن دشمنی‌هاست که تندرستی مردم در آن است و نان ایشان آجر کند.

کاربند: کسی را گویند که کار مردم را بند کند و سدّ راه آنان شود و برخی به غلط آن را کارمند خوانند و این از اغلاط کبیره است چه گفته‌اند: آفتاب آمد دلیل آفتاب.

کارزای: رییس‌جمهور افغانستان است و بدان که این نام نادرست است و نام وی کرزی باشد و آمریکایی‌ها او را کارزای گویند، چه کار را برای ایشان زاییده و اشتغال سربازان آمریکا را به افغانستان اندر، ممکن ساخته و بدان که در فرهنگ آمریکایی "اشغال" را فرزندی باشد و آن را یک "ت" از پدر افزون باشد و همان اشتغال است.

کالباس: اتوبوس تلفنی باشد و آن ارزان‌تر از تاکسی تلفنی باشد و لغت فرنگی باشد چه نزد فرنگیان کال تماس است و باس اتوبوس را گویند.

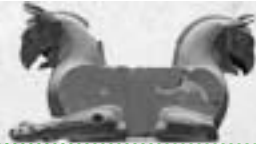
کسبه: صنفی است معروف که رییس اتحادیه ایشان از میان پزشکان گزیده شود، چه ایشان بزرگ اهل کسب باشند.

کلاسیک: شعری است باکلاس و آن در برابر شعر نوست که بی‌کلاس باشد.

کمپیوتر: کم همان کم باشد و پیوت شمار کردن باشد و دستگاهی است و گویند کم حساب کند، مگر گونه‌ای از آن که فیش و قبض و صورت‌حساب از خود بیرون کند.

کمونیست: بدان که اندر معنی این لغت علما را اختلاف‌هاست، چه برخی گویند کُمو خدا باشد و نیست نیست باشد و کمونیست آن کس بود که همی گوید خدا نیست و برخی دیگر گویند کمو میهن باشد و این





میز توال: بدان که در توال میزی نیست. مقصد همان صندلی زیبای توال باشد که برخی کودکان تنبل جریمه خود را از ترس مادر خویش گریخته بر آن نویسند و برخی آن را توال فرنگی گویند، و آن در لغت به معنی توال زیباست، چه فرنگ، زیبا باشد.

ناموس: یکی دیگر از واژگان باستانی است و اینک آن را در زبان ایرانیان کاربرد نباشد و گویند که این لغت یونانی است و این محل تردید است، چه ایرانیان را در روزگار باستان، خود ناموس بوده باشد.

نثر: همان شعر نو است جز آنکه تا ته سطرش نویسند و آن را معنا نیز باشد.

نصف النهار: نهار کسی است که رژیم می داشته باشد، چه ایشان نهار را نیم کرده خورند.

نگارنده: نقاشی کننده باشد و آن مؤلف است، چه از روی کتاب دیگری نقاشی کند.

نمکدان: نمک شناس باشد و وی نمک سره و ساختگی از هم باز شناسد، چه در زمانه نو، چنان هر چیز بی نمک شده که برخی نمکها را مزه نباشد.

ننه من غریبم: سرودی است که مردمان آن را ورد کرده در خیابان برای همدیگر خوانند.

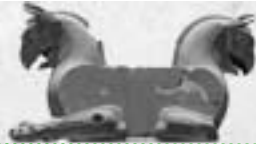
نیمه: نیمه کننده. هر کس درخت سرایش کهن را دو نیمه کند. ولیکن باید تبر وی رفقا تیز کنند و بدان که روزگار این کار سپری گشته و نیمه های امروز را بخت، بار نگرده.

هدیه: همان رشوه است، اما روشن نشد چرا این را خوب و آن را بد گویند.

هرات: در لغت، نیک بخت باشد و شهری است که در روزگار کهن نام آن چنین کرده ندانستند در افغانستان اوفتد.

هیتلر: مردی است زنده اندر سرشت هر آلمانی و ایرانیان گویند وی از ولایت جرمنی به پا خواست تا گیتی را یکسره گرفته به دست ادب و آزر به ایرانیان تقدیم کند چه ایرانیان از نژاد آریا باشند و این محل تردید است چه هیچ آلمانی این سخن نگوید و گفته منورالفکران ایرانی همیشه سرسری بوده باشد و الله اعلم بالصواب.





امپراتوری بیزانس (قسمت اول)

نگارش و گردآوری: نریمان اسماعیلی فرد

امپراتوری بیزانس یا روم خاوری امپراتوری بزرگ و ثروتمندی بود که هزار سال پادشاهی کرد و بخش های خاور نزدیک، آسیای کوچک، مصر و بالکان را زیر نفوذ خود داشت. چیزی که مطالعه تاریخ بیزانس را برای ما ایرانی ها جذاب میکند، بررسی جنگ های این امپراتوری با شاهنشاهی قدرتمند ساسانی است. این دو حریف مرز های زیادی با یکدیگر داشتند و مدام برای گسترش مرز های خود با یکدیگر پنجه در پنجه می افکندند. به گفته اینوسترانترف: "اختلافاتی که در ابتدا بین فنون نظامی ایرانیان و فنون نظامی رومیان بیزانسی موجود بود، کم کم از میان رفت، به قسمی که قواعد نظامی این دو ملت تقریباً یکی شد." در این نوشتار به طور خلاصه به بررسی امپراتوری بیزانس از پیدایش تا انقراض میپردازیم.

از پایتختی کنستانتینوپل تا تقسیم امپراتوری

کنستانتینوپل (در تلفظ ترکی و عربی قسطنطنیه) در جای شهر باستانی بیزانتیوم به دستور کنستانتین ساخته شد. شبه جزیره سه گوشه را زیر پوشش داشت که از سه طرف آب محصور بود و تنها از طرف غرب خشکی بود. در سوی غرب کنستانتینوپل دیوار بزرگی داشت که از آن در برابر حملات دشمنان استفاده میکرد.

در طرف جنوب دریای مرمره بود و در طرف شرق تنگه بوسفور و در طرف شمال شاخ زرین. شاخ زرین از تنگه بوسفور تا داخل شهر امتداد داشت و لنگر گاه شهر بود. ساخت کنستانتینوپل تنها پنج سال به طول انجامید. به گفته ویل دورانت:

"کنستانتین هزاران کارگر و استاد کار را برای برپایی دیوار ها و استحکامات شهر و ساختمان های اداری و کاخ ها و خانه ها گرد آورد، میدان ها و خیابان ها را با فواره ها تزئین کرد و پیکر تراشان مشهور را از صد شهر فرا خواند.

اما شهر از این ساخت و ساز سریع زیان دید و کمی پس از افتتاح شهر ساختمان شروع به ترک برداشتن کردند."

بعد از تکمیل شهر کنستانتین پایتخت را از رم به قسطنطنیه آورد. یکی از دلایل مهم انتقال پایتخت دلایل سیاسی بود. رم پر بود از احزاب سیاسی رنگارنگ که برخی امپراتوری جدید میخواستند و برخی خواهان ختم امپراتوری و بازگشت به جمهوری رم بودند. از جمله دلایل دیگر رسیدگی به مشکلات شامات و نزدیک بودن به ایران بود. زیرا این رقیب دیرینه بار ها لشکر روم را در میان رودان در هم کوبیده بود و حتی در زمان شاهنشاه شاهپور یکم در سوریه و کاپادوکیه بنای قتل و غارت گذارده بود!

در سر تا سر قرون وسطی کنستانتینوپل صرفاً شهر نامیده میشد. نام امروزی آن استانبول چیزی جز تغییر شکل عبارت یونانی به سوی شهر (استنبول) نیست.

کنستانتینوپل به لحاظ وسعت و جمعیت مانند یک شهر امروزی بود و اروپا چیزی که بتواند با آن رقابت کند نداشت.

حتی شهر رم فقط کسری از جمعیت و عظمت کنستانتینوپل را داشت!

طی سه دهه کنستانتینوپل شهرت و جمعیت بسیاری یافت.

اما وضعیت رم اصلاً خوب نبود. جمعیتش کاهش یافت و بنا هایش به دلیل کمبود پول برای تعمیر آن ها ویران گشت. رم دیگر یک مرکز اداری ایتالیایی هم نبود و میلان از این جهت از آن سبقت گرفته بود.

حتی با وجود تغییر پایتخت باز هم اداره امپراتوری برای کنستانتین اول و جانشینان او مشکل بود. امپراتوری در آن زمان از اقیانوس اطلس در غرب تا خلیج پارس در شرق ادامه داشت (دوستان مستحضر هستند که پیش از کنستانتین اول عهد نامه ننگینی در زمان نرسی بر ایران تحمیل شده بود که طی آن دجله مرز ایران و روم بود و ارمنستان، ایبری، ارزانن، مک، زا بده، رحیمه و کردو به روم مسترد شده بود!)

در سال ۳۶۴ والنتی نیانوس اول امپراتوری روم را به دو بخش خاوری و باختری تقسیم کرد.

حال روم دارای دو امپراتور بود. والنتی نیانوس اول در باختر که پایتختش میلان بود (بعد ها به بندر راونا در ساحل دریای آدریاتیک منتقل شد) و والنس برادر وی در خاور که پایتختش کنستانتینوپل بود. این تقسیم بندی راه حلی عملی برای مشکلات اداره قلمروی بسیار گسترده امپراتوری روم بود.

والنتی نیانوس بین بخش های یونانی زبان و لاتین زبان امپراتوری خط فاصلی رسم کرد. بخش خاوری بر بالکان، آسیای کوچک، مصر و خاور نزدیک حکمرانی میکرد و بخش باختری بر ایتالیا، گل (تقریباً فرانسه امروزی)، اسپانیا، بریتانیا و نیمه غربی آفریقای شمالی کنترل داشت.

دین رسمی هر دو بخش مسیحیت بود و اکثر مسیحیان کاتولیک بودند (اگر چه بعد ها دین بخش خاوری به ارتدکس تغییر میکند).

امپراتوران روسای کلیسا ها بودند هر چند هر دو بخش امپراتوری پاپ (سر اسقف رم) را به عنوان رهبر کلیسا میدانستند.

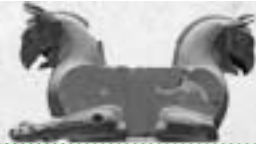
جنگ و دعوا بین این دو امپراتوری نیز معمول بود! این تقسیم برای امپراتوری بخش باختری خوب نبود زیرا شهر های باختر جمعیت و ثروت کمتری نسبت به شهر های بخش خاوری داشتند. هم چنین بخش باختری قلمروی یکپارچه و به هم چسبیده ای نداشت که بتوان به راحتی بخش خاوری بر آن نظارت کرد!

در سال ۴۷۶ بربری به نام اودو آکر رومولوس آگوستولوس امپراتور روم را به زیر کشید و به عمر روم باختری پایان داد اما روم خاوری هم چنان پر قدرت به حیات خویش ادامه داد.



نقشه کنستانتینوپل





دشمنان امپراتوری نوپای بیزانس

و به خاور رفتند. در آن جا با امپراتور روم باختری معامله کرده و اجازه سکونت در آن جا یافتند. اما با روم باختری نیز اختلاف پیدا کرده و در سال ۴۱۰ رم را تسخیر و غارت کرده و پس از آن به اسپانیا رهسپار شدند!

گروه دیگری از مهاجمین به امپراتوری زرد پوستان آسیای مرکزی بودند. از جمله هون ها! تئودوسیوس دوم پس از آن که سپاهی را در جنگ با آتیلای رهبر هون ها از دست داد با پرداخت مقادیر زیادی طلا از شر وی خلاص شد.

یوستی نیانوس اول

امپراتور یوستی نیانوس اول از جمله حامیان بزرگ هنر و معماری بیزانس بود که یکی از طرح های ساختمانی او کلیسای سانتا صوفیا بود. اما یوستی نیانوس بیش از صرافا یک بنا کننده کلیسا بود. در دوره طولانی فرمانروایی وی قوانین اصلاح شد و بخش هایی از امپراتوری روم پیشین دوباره فتح شد.

نقشه امپراتوری بیزانس پیش و پس از یوستی نیانوس اول

ادامه دارد....

بن مایه ها:

۱. امپراتوری بیزانس/نوشته جیمز آکوریچ/ترجمه مهدی حقیقت خواه/انشارات ققنوس
۲. ایران در زمان ساسانیان/پروفسور آرتور کریستین سن/ترجمه رشید یاسمی/انتشارات زرین
۳. فرتور ها از ویکیپدیای فارسی و انگلیسی

دشمنان خارجی و تهدیدات همیشگی آن ها مشکلات داخلی امپراتوری را بیشتر میکرد!

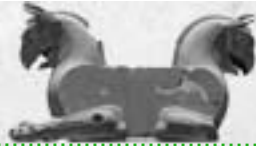
در خاور نزدیک امپراتوری مخوف ساسانی همیشه تهدیدی بزرگ بود. بیزانس و ایران ساسانی مرز های مشترک زیادی با هم داشتند و این هم مرزی و زیاده خواهی شاهان هر دو کشور باعث به وجود آمدن یک رشته جنگ های خونین و طولانی شد که البته در توازن قدرت بین دو امپراتوری در مجموع تغییر قابل توجهی ایجاد نکرد. مساله مهم این است که تا مدت ها پس از به وجود آمدن بیزانس، این کشور تنها بر جنگ با ایران متمرکز بود. در حالی که ایران ساسانی هم از شرق و هم از غرب همواره تهدید میشد و این حاکی عظمت ایران ساسانی است که توانست هم چنان استوار باشد. اقوام مهاجم به اروپا نیز سال ها بعد سر بر آوردند.

از مهم ترین جنگ های بیزانس و ایران ساسانی جنگ های ۲۷ ساله خسرو پرویز با روم است. در این جنگ ها ایرانیان تا دیوار های کنستانتینوپل پیش میروند. اما بعد ها هراکلیوس پیروزی هایی به دست آورده و با خلع خسرو پرویز جنگ به بن بست خورده مذاکرات صلح شروع میشود.

دومین گروه از دشمنان امپراتوری قبایل درنده خوی ژرمن بود. آن ها در شمال دانوب زندگی میکردند که مرز شمالی امپراتوری بود. این دشمنان جنگ طلب بیشتر اوقات نواحی مرزی را مورد قتل و غارت قرار میدادند. گاهی سپاه بیزانس از دانوب می گذشت و با نیرو های ژرمن درگیر نبرد های منظم می شد. تا اواخر قرن چهارم امپراتوری قبایل ژرمن را محدود به دانوب نگه میداشت. مهم ترین نبرد امپراتوری با ژرمن های وزیگوت (باختر گت) در سال ۳۷۸ در آدریانوپل روی داد. بربر های ژرمن سپاه روم را در هم کوبیده و امپراتور والنس را میکشند! این پیروزی هر چند بزرگ بود به آن ها این توان را نداد که امپراتوری روم شرقی را فتح کنند.

با آن که آن ها به کنستانتینوپل حمله کردند اما موفق به تسخیر آن نشدند. سرانجام باختر گوت ها پس از غارت بالکان منطقه را ترک کرده





واژگان فارسی در زبانهای

سوئدی، اویغوری چین و بوسنیایی

نویسنده: یزدان صفایی

در اوستایی fresta است. در فارسی نیز واژه «فرشته» از این ریشه است.

Kelim: گلیم

Lab, Läpp: لب

Mitra: کلاه ویژه روحانیان عیسوی

Nafta: نفت

Ost: استخوان

Partisan: جنگاور، پارتیزان

Rustik: روستایی، بخش دوم واژه نیز از ریشه il پهلوی است.

Svär: شوهر

Taft: تافته، پارچه تافته

Varg: گرگ

اصل اوستایی آن «vaharka» است که در پهلوی vohrk و در فارسی «گرگ» شده است.

Vide: بید، نوعی بید کوتاه

در زبان سوئدی برخی از پسوندها و پیشوندهای زبان فارسی به چشم می خورد که از آنها ترکیبات فراوانی در این زبان ساخته شده است و در زیر به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

Ande: پسوند صفات فاعلی

یکی از پسوندهای پر کار زبان فارسی است که با ریشه فعل، ترکیب می شود و صفت فاعلی یا اسم فاعلی می سازد مانند: برنده و.. که نمونه هایی نیز در زبان سوئدی دارد.

Frestande: فریبنده و فریفتار، بخش نخست این واژه نیز فارسی است.

Mördande: میراننده، کشنده، بخش نخست این واژه هم فارسی است و از فعل «مردن» می آید.

Are: پسوند صفت فاعلی و صفت برتر و..

این پسوند در زبان فارسی در واژه هایی چون پرستار و دادار دیده میشود و در سوئدی نمونه های بسیاری دارد:

Vinnare: برنده به معنی پیروز. Vin نیز از ریشه وَن اوستایی به معنی پیروزی است.

Frestar: فریبنده و فریفتار

Hom: هم که پیشوند اشتراک است و در واژه های سوئدی دیده میشود:

Homonym: هم نام، بخش دوم نیز هم ریشه بیا واژه «نام» فارسی است.

Ig, ik, isk: پسوند نسبت

این پسوند در پهلوی «ik» بوده که در فارسی به صورت «i» به جای مانده و در زبان سوئدی نمونه های زیادی دارد:

Berig: کوهی

در زبان سوئدی چند نام خاص نیز دیده میشود که ریشه در نامهای ایرانی دارند، همچون:

Aura: که نامی دخترانه است و از واژه اهورا گرفته شده است.

Anita, Anitta: این هم نامی دخترانه است که از نام ایزدبانوی ایرانی، آناهیتا گرفته شده است.

همواره در میان زبانها، داد و ستد وجود داشته است و واژه ها از زبانی به زبان دیگر در رفت و آمد بوده اند. زبان فارسی نیز به عنوان زبانی که در ایران از دیرباز تا به امروز رواج داشته از چنین قاعده ای به دور نبوده است و بلکه داد و ستد های فراوانی نیز در خود دیده است که البته بحث درباره ی دلیل آن، خود نیازمند گفتاری دگر است.

در اینجا، کوشش نگارنده این بوده است که واژگان فارسی را که به زبانهای دیگر وارد شده اند، گردآوری کند و از میان زبانهای وام گیرنده، آنهایی را برگزیده است که شناخت کمتری از ایشان در دست است. سخن کوتاه می کنیم و به نام بردن از شماری واژگان فارسی در زبانهای سوئدی، اویغوری چین و بوسنیایی می پردازیم.

واژه های فارسی در زبان سوئدی

Albino: زال، زال تن

این واژه در انگلیسی و سوئدی برابر با «زال» در پارسی است و از ماده albus لاتینی که به معنی «سپید» بوده، گرفته شده است که ریشه ی اصلی آن در زبانهای باستانی ایران «آربو arbo» بوده که همین معنی «سپید» را داشته و با تبدیل «ل» به «ر»، به زبان لاتین راه یافته است و از آنجا به دیگر زبانهای اروپایی. واژه ی زال، نیز از واژه ی اوستایی «زر» می آید و نمونه ی دیگری از تبدیل «ل» به «ر» را نشان می دهد.

Ambra: عنبر، شاه بوی

این واژه فارسی در زبان فرانسوی ambre و در انگلیسی amber خوانده میشود.

Baby: کودک، ببه

اصل این واژه در فارسی، «باوه» است که به معنی کودک بوده و در گویش استان مرکزی، آن را «ببه» گویند و در انگلیسی به همین صورت سوئدی موجود است.

Band: بند، نج

Bäst: بهترین

که در انگلیسی به صورت Best وجود دارد از اصل اوستایی وهیشت است که امروزه در فارسی بهشت خوانده میشود.

Check: چک

ریشه ی آن Chak در فارسی است که از واژه های کهن است و بعدها به اروپا رفته است.

Com, Comma: آمدن

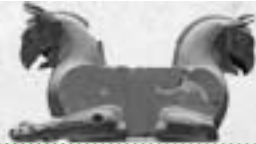
از ریشه ی «گام» است که در پهلوی و اوستایی نیز موجود است. واژه ی گام به باور نگارنده حتی میتواند ریشه Go در زبان انگلیسی باشد.

Djävla, Djävlar, Djävul, Djävel: دیو

این واژه در لاتین، devus و در فرانسه dieu و در انگلیسی devil است.

Fresta: فریفته کردن





Gari - گاری	Dolma: دلمه که نام خوراکی ایرانی است.
Gum - گم	Geo: نام خاص مردان از ریشه ی «گئو» است و درنام گیومرث دیده میشود.
Lay - لای	Kaj,kaja: از نامهای خاص قدیمی سوئدی
Mikiyan - مکیان	از ریشه ی باستانی Kay,kaya است که در فارسی «کی» و «کیا» شده است.
Muza - موزه	Mona,Mana: از نامهای رایج دخترانه در سوئد
Nazinin - نازنین	Margarita: نام خاص دخترانه از ریشه ی مرواریت در پهلوی است.
Nigar - نگار	Sara: از نامهای دختران که به معنی خالص و بی غش است.
Way hoda - وای خدا	Zoroastrisk: زردشتی
Yad - یاد	
Yigana - یگانه	

واژه های فارسی در زبان بوسنیایی

Ako - آگه
Ambar - انبار
Bakshish - بخشش
Pirinach - برنج
Papuche - پاپوش
Pache - پاچه
Terazije - ترازو
Turshije - ترشی
Charapa - جوراب
Chesma - چشمه
Chemu - چه
Oroz - خروس
Dushman - دشمن
Durbin - دوربین
Duvar - دیوار
Zerdelija - زردآلو
Sofra - سفره
Zumbul - سنبُل
Sheststo - ششصد
Koje - کیه
Lala - لاله
Meze - مزه
Namaz - نماز
Nisam - نیستم
Nishan - نشان
Novo - نو

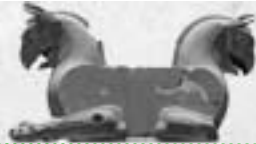
بن مایه ها:

- ۱- واژه های ایرانی در زبان سوئدی، دکتر حسین آذران، نشر بلخ، ۱۳۸۲
- ۲- فرهنگ واژه های فارسی در زبان اوغوری چین، نادره بدیعی، نشر بلخ، ۱۳۷۷
- ۳- زبان و ادبیات فارسی در بوسنی و هرزگوین، دکتر احمد صفار مقدم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲

واژه های فارسی در زبان اوغوری چین

A:wat - آباد
A:luy - آلو
Anarlik - اناری، انار دار
Barak - باران
Bihudilik - بیهودگی
Por - پور
Pix - پیش
Tazilnix - تازگی
Tirak Purux - تیرک فروش
Jahan - جهان
Qayzarlik - چایزاری، کشت چای
Qamadan - چمدان
Har - خار
Hanidan - خاندان
Dat - داد
Dilaram - دل آرام
Zati naqar - ذات ناچار
Rastgoy - راستگوی
Rawan - روان
Zadi - زاد
Zimistan - زمستان
Ziyan - زیان
Sahta - ساخته
Sayizar - سایه زار
Xah - شاخ
Xikar - شکر
Das - طاس
Tak - طاق
Tumar - طومار
Irk - عرق
Parzin - فرزین
Palani - فلانی
Pulattin - فولادین
Kabus - کابوس
Karawan - کاروان
Kaman - کمان





چگونگی یورش سپاه تازی به ایران

درباره چگونگی مسلمان شدن ایرانیان سخنهای بسیاری گفته شده است که همه با هم مغایر هستند. برای آگاهی درباره چگونگی تشکیل امپراتوری اسلامی در آسیا کافی است که کتب مشهور صدر اسلام (بلاذری - ابن خلدون - ابن حزم - مسعودی - طبری - شویس عدوی - ابن هشام و ...) را مطالعه و بررسی نمایید. هدف از گردآوری این جستار توهین به مسلمانان ایران زمین نمی باشد زیرا هر ایرانی متمدن و آگاهی باید بر این اندیشه باشد که دین امری شخصی و آزاد و قابل احترام برای همه است و برای ما ایرانی یهودی - مسیحی - زرتشتی - مسلمان و ... هیچ تفاوتی ندارد. انسانیت و ایرانیت طبق گفته نیاکان ایران زمین بر همه چیز الویت دارد. گوشه ای از اقدامات و تمدن عرب در ایران به شرح زیر تقدیم همه نوادگان ایران زمین می گرد.

دلایل فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان - چگونگی مسلمان شدن ایرانیان

در واپسین سالهای شاهنشاهی ساسانی اوضاع کشور آشفته گردید. به طوری که بعد از پادشاهی انوشیروان دادگر هرمزد بر تخت نشست و بعد از او خسرو پرویز که این دوره ها به نام دوره های شکوه و جلال ایرانیان نام گرفته است. ولی بعد از آنها در مدت کمتر از ۶ سال در حدود ۶ پادشاه بر تخت نشستند و اوضاع کشور رو به هرج و مرج میرفت. در سال ۱۲ هجری یزدگرد سوم در یک کودتا نظامی توسط افسری به نام رستم فرخزاد بر تخت نشست تا شاید ایران به نظم گذشته خود بازگردد. ولی یزدگرد جوانی میهن پرست ولی بی تجربه بود که برای پادشاهی لیاقت کافی نداشت. سلطنت او هیچ تاثیری در مرتب کردن اوضاع اجتماعی آن زمان نداشت و ایران به مرز فروپاشی و یا شاید بتوان گفت دور جدیدی از شاهنشاهی که افسران پارتی برای آن مبارزه میکردند قرار داشت. زیرا افسران پارتی در داخل با ارتش یزدگرد مقابله میکردند تا در یک کودتای نظامی به سلسله ساسانیان خاتمه دهند و سلسله جدیدی از پارتیان را روی کار بیاورند. با تمام این توصیف در سال ۱۱ هجری ابوبکر در مدینه به جای پیامبر نشست و جنگهای خونین را آغاز کرد که با نام "رده" معروف گردید. او همه قبایل مدینه را متحد کرد و با نام الله همه را در زیر یک پرچم در آورد. خیزشی بزرگی در عربستان آغاز شده بود تا مرزهای عراق و ایران را از آن خود کنند. زیرا عربستان از صحرای سوزان و گرم و غیر قابل زندگی تشکیل میشد و آنان در آرزوی دست یافتن به مکانهایی سرسبز و آب و علف دار بودند. همانطور که در قرآن بهشت آنان مکانهایی است که آب روان و دشتهای سرسبز و زنان زیبا روی و شهد گوارا نامیده شده و آنان را به این مکان وعده داده است. ولی ایرانیان که در ایران از تمام این موارد برخوردار بودند آنان را تمسخر میکردند و اهمیتی به آنان نمیدادند

فتح حیره و قتل عام آرامی نشین های عراق

در سال ۱۲ هجری "مثنی ابن حارثه" به فکر افتاد تا حمایت مدینه را جلب کند و با ابوبکر مذاکره نماید. او اوضاع آشفته ایران را تشریح کرد و از او خواست تا نیرو در اختیارش بگذارد تا به جنوب فرات حمله کند و به نام گسترش اسلام غنایم بسیاری را کسب نماید. به گفته طبری: عربهای از شوکت و قدرت ایرانیان خبر داشتند و میدانستند

که آنان ملتیهایی هستند که جهان را به زیر سلطه خود در آورده اند. به همین جهت در فکر حمله به ایران نبودند و تنها قصد تصرف شهرهایی از عراق منجمله حیره را کردند. در سال ۱۲ هجری "خالد بن ولید" رهسپار حیره شد و از تمام قبایل درخواست کمک نمود. او در این جنگهای رشادتهایی از خود نشان داد که نام وی را سیف الله گذاشتند (شمشیر الله). به گفته طبری: در میان راه به حیره دهستان های بسیاری برای ایجاد رعب و وحشت به آتش کشیده شد و آنان را ویران نمودند. بعد از ورود به حیره مردم شهر توان مبارزه را در خود ندیدند و قراردادی فی مابین آنان منعقد شد تا سالیانه ۱۹۰ هزار درهم به مدینه باج پرداخت کنند

خالد ابن ولید پس از پیروزی "حیره" و فتح آن شهر به فکر تصرف "مناطق آرامی نشین" عراق افتاد. مردمان آنجا مسیحیان ایرانی بودند که با آرامش زندگی میکردند. وی لشکر بزرگی را روانه آنجا نمود. افسر ارشد شهر برای آنکه حاضر به تسلیم نگردد و حاضر به فرار هم نشده بود تصمیم به زنجیر کردن خود و سربازانش کرد. که این نبرد بعد ها به "ذات السلاسل" مشهور گردید. "طبری" مینوسد خالد پس از کشتن سربازان دربند که در حدود ۷۰۰ نفر بودند - زنجیر آنان را به عنوان غنیمت برداشت و افسر مافوق را گردن زد. وزن زنجیرها "هزار رطل" گزارش شد که در حدود ۴۵۰ کیلوگرم بوده است. این جنگ در شهر کاظمه در شمال کویت واقع بود که در آن زمان زیر مجموعه امپراتوری ایران بوده است. این نخستین بار در تاریخ بشریت بود که زنان و مردان ایرانی توسط عربان قتل عام می شدند

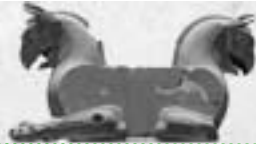
فتح بحرین ایران و وادار کردن آنان به دادن خراج

طبری افزوده است در سال ۱۰ هجری پیامبر نامه ای به "منذر ابن ساوی" و "سییخت" مرزبان هجر (بحرین) نامه ای نوشت تا آنان را به اسلام دعوت کند. بحرین در طول هزاران سال متعلق به ایران بود. دو تن مرزبان آنجا اسلام را پذیرفتند ولی مجوسان شهر که زرتشتیان بودند و سکنه شهر را تشکیل میدادند مسلمان نشدند و به دستور پیامبر متعهد شدند مبلغ ۱ دینار طلا به عنوان جزیه پرداخت کنند. سپس پیامبر دستور مصادره اموال آتشکده های بحرین را داد و زمینهای آنان به تملک مدینه در آمد

در سال ۱۳ هجری ابوبکر فوت میکند و مشاورش عمر ابن خطاب که دومین مشاور پیامبر بود با وصیت ابوبکر و آرای مردم خلیفه مسلمانان می گردد. جنایاتی که عمر در تاریخ ثبت نمود برای بشریت تعجب انگیز بود. عمر در سال ۱۳ هجری در ماه رمضان راهی فرات جنوبی شد. ولی بخت یار او نبود زیرا سپهسالار ایران به نام بهمن جازویه لشگری بزرگ برای مقابله با وی آماده ساخت. در این نبرد بیش از ۴۰۰۰ عرب کشته شد و فرماندهان و سربازان عربها به بیابانهای گریختند. در همین حین ایران مشغول درگیری های داخلی بود زیرا افسری به نام فیروزان با هواداران خود مشغول نبرد با رستم فرخزاد بود. بهمن جازویه با کمک مهران به یاری رستم شتافتند تا از کودتای داخلی فیروزان که از پارتیان بود خودداری کنند. طبری ذکر میکند: پارتیان بر ضد رستم و پارسی ها بر ضد فیروزان نبرد میکردند

عمر با "جریر ابن عبدالله" قراردادی منعقد ساخت تا هر چه زمین در جنوب عراق است و وی بتواند آنان را به نفع اسلام فتح کند یک چهارم به تملک خود او و افراد قبیلش در خواهد آمد و بقیه آن به مدینه تعلق دارد. این وعده عمر قبایلی مانند (اشعر - همدان - نخع





- کنده سسلامد - جز اینها) را ترکیب کرد تا به سپاه اسلام در جنوب عراق پیوندند و یکی شوند . در نتیجه در سال ۱۵ هجری لشگری عظیم وارد جنوب عراق شد و در نتیجه آبادیها ویران شد و زمینهای کشاورزی با خاک یکسان گشت

نبرد خونین ایرانیان در قادسیه

رستم در حدود چهار ماه در منطقه بلاش آباد در پادگان آن شهر که بعدها سابط نام گرفت اردو زد تا مبادا لشگر عربها نزدیک پایتخت ایران در تیسفون گردند . رستم از اوضاع ایران به خوبی آگاه بود زیرا خودش شاه را به سلطنت رسانده بود تا کشور به مرز فروپاشی نیافتد و خوب میدانست که درگیری های داخلی و کودتاهای چند تن از افسران پارتی و اوضاع کشور مانع از یکپارچگی ارتش ایران میشود . از طرف دیگر او با مردمانی وحشی طرف مقابل بود که برای سه هدف آمده بودند یا ایرانیان را مسلمان کنند

یا در راه خدا کشته شوند و یا کافران را بکشند

یا ایران را فتح کنند و از مردم خراج بگیرند

رستم میدانست که سپاه ایران دقیقا عکس عربها هستند و آنان برای زنده مانده میجنگند نه برای کشته شدن در راه خدا . بنابراین چندین مذاکره با یزدگرد نمود تا شاهنشاه ایران را در خطر عربها قرار دهد . ولی یزدگرد که در فکر شکوه و جلال گذشته ایران بود و از اوضاع خراب ایران اطلاعی نداشت و از طرفی روحیه ملی و وطن پرستانه اش اجازه این را به او نمیداد که با عربهای وحشی از در مذاکره در آید فرمان حمله را صادر نمود . او میدانست که عربها ملتی بدبخت و گرسنه هستند و ایران چندین بار به آنان کمک نموده و آنان را از قحطی بیرون آورده است و همیشه از آنان در برابر کشورهای متجاوز محافظت نموده . لیکن هرگز تصور نمی کرد روزی آنان قصد تجاوز به امپراتوری ایران را داشته باشند . بنابراین رستم را وادار به جنگ نمود . ولی باز رستم چندین تن از فرماندهان عرب را دعوت به ایران کرد تا گفتگو کنند . ولی هیچ نتیجه ای در بر نداشت

بلاذری مینویسد : که " بص بهری " هزار درهم پول و یک طیلسان به خالد داد و تعهد کرد در تمام امور با لشگر عرب باشد و ضد ایران وارد جنگ شود و افرادی که به عنوان جاسوسان مدینه وارد ایران شوند . سپس ابوبکر نامه ای به وی داد و وعده کارگزاری خلیفه مسلمانان را به او داد

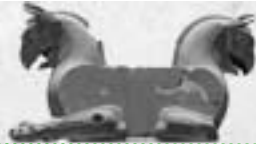
رستم فرخزاد در محرم سال ۱۶ هجری با سپاهی ۶۰ هزار نفری از فرات عبور کرد و در کنار شعبه ای از فرات اردو زد . به گفته طبری رستم چندین مذاکره با فرماندهان عرب کرد ولی آنان تنها سه راه را برای او گذاشتند : یا مسلمان شوند - یا بچنگند و کشته شوند - یا حاضر به دادن خراج گردند . طبری اذعان دارد که بعد از این پیشنهادات رستم با فرماندهان ارتش و شاهنشاه گفتگو نمود . ولی هیچ کدام حاضر به باج دادن به عربها نشدند . " طبری " رستم را پس از این گفتگو همیشه برای ایران در حال گریه مینامد . گفتنی است در پایان مذاکرات فرماندهان عرب با رستم آنان این آیه را برای رستم خواندند (((کافران باید با فروتنی و به طیب خاطر باجگذار مسلمانان شوند - سوره توبه - آیه ۲۹))) رستم از این سخن توهین امیز آنان به خشم آمد و آماده نبردی

سخت شد . او میدانست که این نبرد آخرین جنگ او خواهد بود و ایران به دست این وحشیان فتح خواهد شد . رستم از رود حیره عبور کرد و در برابر لشگر اسلام صف آرایی نمود . در این هنگام به گفته بلاذری طوفانی سخت و گرد و غبار بزرگی در بیابانهای شمالی به راه افتاد که طوفان در جهت چشم لشگر ایرانیان بود و موافق جهت لشگر عرب . رستم پس از دیدن این منظره گفت : بنگرید که امروز روز جنگ است و باد هم به کمک عربان آمده است و از روبرو بر ما میوزد . فریادهای لشگر عرب از دور به گوش میرسد است که سپاه را تشویق نموده تا اگر پیروز شوید زمینها - ثروتها - پسران و دختران مجوسان (ایرانی) از آن شما خواهد شد و اگر شکست بخورید بهشت و پاداش اخروی در انتظار شما خواهد بود . به گفته طبری در نبرد قادسیه ۳۳ قبیله عرب با لشگر سعد ابی وقاص همراهی نمودند . عرب چیزی برای از دست دادن نداشت . او آمده بود تا یا به سرزمینهای پر نعمت ایران دست پیدا کند و یا در راه خدا کشته شود . جنگ آغاز شد و روز نخست ایرانیان ۵۰۰ تن از عربان را کشتند . بیشترین کشته شدگان از قبیله بنی سعد بود . روز دوم ایرانیان بر عربها چیره شدند و بیش از ۲۰۰۰ تن از آنان کشته شدند . در این نبرد ۴ تن از سرداران بزرگ ایران به نامهای پیروزان - بندوان - بهمن جازویه - بزرگمهر همدانی کشته شدند . روز سوم نیز همین گونه بود و عربها دست به شگردی نظامی زدند و چشم فیلهای سپاه را کور کردند و آنان به حالت رمیده شدند و تعداد کثیری از ایرانیان در زیر دست و پای فیلان کشته شدند . روز چهارم نبرد تا پاسی از شب ادامه داشت پس از فرارسیدن شب ایرانیان به اردگاه های خویش بازگشتند و سلاحها را بر زمین نهادند و استراحت کردند . چند ساعت پس از این استراحت شبیخون بزرگی از لشگر عرب به سوی ایرانیان وارد شد و نبرد خونینی در شب هنگام شروع گشت و عده کثیری از ایرانیان و عربها کشته شدند . در همین شب به گفته طبری رستم توسط یک عرب سر بریده شد و شالوده ارتش ایران با کشته شدن رستم فرخزاد از هم پاشیده شد و به ترتیب فرماندهان به قتل رسیدند

غارت ۱۲۰۰ سال تمدن شاهنشاهی و فتح اولین کاخ سفید جهان ملقب به کاخ تیسفون مدائن

با کشته شدن رستم سپاه ایران به حالت متزلزل در آمد و خود شاهنشاه یزدگرد در راس ارتش قرار گرفت و آماده مقابله با مسلمانان در برابر هجوم آنان به پایتخت گشت . به گفته طبری جنوب عراق بعد از فتح مسلمانان ویران و روستاها و شهرهای آنجا دچار قحطی شد و در سال ۱۷ هجری بخش زیادی از مردم آنجا از گرسنگی تلف شدند . وبا و بیماریهای مرگبار روانه آنجا شد حدود ۹ ماه از رخداد قادسیه سعد ابی وقاص چندین لشگر روانه ماورای فرات کرد . در این هنگام یزدگرد در منطقه بابل عراق بر کرانه فرات مستقر شده بود تا سد راه لشگر مسلمانان از ورود به پایتخت ایران شود . مهران - هرمزان - نخویرگان که از سرداران ایران بودن وی را یاری دادند فیروزان حدود ۹ ماه پس از قادسیه از سعد ابی وقاص شکست خورد و لشگرش کشته شدند و بابل به تصرف سعد در آمد . این فتح مسلمانان را نزدیک به تیسفون کرد و خطر حمله جدی شد . " هرمزان " برای جمع آوری لشگری از مردم راهی اهواز گشت . " فیروزان " به همین قصد راهی نهاوند شد . " شهریار درکوتی " به نزدیکی تیسفون رفت و در آنجا مستقر شد . " نخویرگان "





هزار درهم فروخت. یکی دیگر از افتخارات تاریخ ایران درفش ملی کاویانی بود که از زمان اردشیر بابکان تا آن روز دست به دست چرخیده بود و هر پادشاهی به آن جواهری نصب مینموده و در تمام جنگهای به عنوان پرچم ایران حمل میشده زیرا آنرا یادگار فتح کاوه آهنگر و درفش چرمی او علیه ضحاک میدانستند. مسعودی مینویسد: درفش از پوست پلنگ ساخته شده بود و نگینهای یاقوت و مروارید و جواهرات سلطنتی به آن آویزان بوده مسعودی قیمت درفش کاویانی را بالغ بر دو میلیون و دویست هزار درهم تخمین زده است مسعودی اذعان میکند که درفش اصلی در خزانه ملی نگهداری میشده و درفشی مشابه در جنگهای برده میشده است. به گفته وی عربها اورنگ سلطنتی خسرو پرویز و دیگر اشیایی که از طلا ساخته شده بودند مانند مجسمه سر پادشاهان گذشته را ذوب کردند و از آن شمش طلا گرفتند!! "سعد" که مرد زیرکی بود از دیدن آنهمه جلال و جبروت یکه خورد و تصمیم بر آن گرفت که در آنجا بماند و سپاهیان دیگری را روانه جنگ با ایرانیان کند تا خود از آنهمه بزرگی و عظمت و زنان زیبای روی ایرانی که به اسارت در آمده بودند بهره گیرد. که بعدها برادرش چندین بار به این کار او اعتراض نمود

نبرد خونین جلولا - تکریت و خانیقین

به گفته طبری سپاه اسلام ۸۰ بار به شهر جلولا حمله کرد. زیرا نیروهای ایرانی به مقابله برخاسته بودند. اما فرمانده ایرانیان شخصی به نام خرزاد خرهرمزد (پسر عموی رستم) بود که تا آخرین دم جنگید. به دلیل طولانی شدن جنگ نیروهای اعراب چندین ماه در نزدیکی جلولا منتظر ماندند. در همین اثنا چندین لشکر به شمار عربها اضافه شد. آنان شروع به آتش کشیدن مزارع و روستاهای اطراف کردند تا رعب و وحشت در دل مردمان شهر جلولا ایجاد شود. به گفته طبری مهران جان سالم بدر برد ولی در جنگ دیگری کشته شد. ولی فیروز از دیگر مبارزان ایرانی خود را به شادفیروز رساند تا لشگری برای مبارزه مهیا کند. جلولا به رسم دیرینه عرب تاراج شد و غنائم بسیاری بدست آمد. به طوری که به هر مسلمان ۹۰۰۰ درهم رسید. (طبری) خمس گاوها و گوسفندان شهر که به مدینه فرستاده شد بالغ بر ۶ میلیون درهم شد. ایران به دلیل آنکه ۸ قرن در مقام امپراتوری منطقه قرار داشت و قبل از آن بزرگترین کشور آسیا به حساب می آمده دارای ثروتهای بیکرانی بود که به دست اعراب افتاد. پس از سقوط پایتخت یزدگرد پادگان شادفیروز را بدست "خسروشوم" سپرد و خود با سپاهی راهی ری شد تا لشگری از مناطق اطراف جمع آوری کند و بازگردد

تاراج خوزستان توسط سپاه اسلام

خوزستان از سال ۱۷ زیر یورش اعراب قرار گرفت. مهمترین قبیله تاراجگر "عرب بنی" تمیم نام داشت. "هرمزان" از خاندان قدیمی خوزستان بودند. او لشگری را مهیا ساخت تا جلوی ارتش عرب را بگیرد. پس از رسیدن سپاه اسلام به "بازار خوزی ها" آنجا را تاراج نمودند و هرمزان در مناطق اطراف شکست خورد و حاضر به تسلیم شد. طبق قراردادی که منعقد شد مناطق "مهرگان کدک" و "هرمزاردشیر" در دست وی باقی ماند و او والی شهر شد و او یکی از باجگذاران مدینه شد. ولی قرارداد صلح چند ماهی دوام نیافت و هرمزان دست به شورش زد. دوباره لشگری عازم شهر شد برای بار دوم قرارداد منعقد شد. ولی باز هم دوام نیافت و هرمزان مجبور به عقب نشینی به شوشتر شد. به

در غرب تیسفون در ناحیه شرقی بابل مستقر شد. "فرخان و پیهومان" هر کدام در نواحی از جنوب غرب تیسفون مستقر شدند. ولی باز این لشکر آرایی ها ایرانی ها در برابر عربهای جنگجو و قبایل متعدد عربستان ناچیز بود و از طرفی دیگر کشور در مرحله بحران قرار داشت. به گفته طبری شمار لشکر عرب بیش از ۱۰۰ هزار مرد جنگجو بوده است. لشکر ایران بعد از مقاومت هایی شکسته شد و عربان تیسفون را محاصره کردند. در نتیجه یزدگرد از ناحیه غرب پایتخت به شرق تیسفون منتقل شد. شهر تیسفون یکی از آبادترین - پررونق ترین - زیباترین و متمدن ترین شهرهای خاورمیانه بود. ثروتهای ۱۲۰۰ سال شاهنشاهی ایران در آنجا اندوخته شده بود. مجسمه های طلای پادشاهان گذشته - مجسمه طلای حیوانات - تاج های شاهنشاهی نوشیروان و خسرو پرویز - جامهای زرین چندین هزار ساله و... از طرف دیگر خبر این منابع ایران به گوش مردمان عربستان رسید و به گفته تاریخ نویسان عرب بیش از نیم میلیون نفر برای بدست آوردن این جواهرات و طلاها روانه تیسفون شدند. مدافعان ایرانی بیش از دو ماه مقاومت نمودند. در همین حین هیئتی از ایران جهت صلح و پیشنهاد دادن جنوب عراق راهی لشکر عربان شد. ولی مسلمانان آن را رد کردند و محاصره شهر را ادامه دادند. در نتیجه مردمان از گرسنگی گریگان و سگان شهر را خوردند و به تدریج از روی ناچاری شهر را تخلیه کردند تیسفون غربی در سال ۱۹ سقوط کرد. چند ماه بعد کل پایتخت به تصرف عربها در آمد. طبری در این گزارش مینویسد: مسلمانان مهاجم در شهر به کافورهای بسیاری برخوردند و به خیال آنکه آنها نمک هستند کافورها را در غذا ریخته ولی بعد از طعم تلخ کافور متوجه شدند که نمک نیست. آنان کافورهای بسیاری را به یک تاجر دادند و از او در قبال آنهمه کافور یک پیراهن گرفتند. طبری ذکر میکند: عده زیادی از مسلمانان وقتی جامهای طلا را در کاخ دیدند رنگ سفید نقره را به رنگ زرد طلا ترجیح دادن و فریاد میزدند - چه کسی حاضر است که جامهای زرد را با جامهای سفید عوض نماید... بلاذری درباره فتح شهر ابله مینویسد: جنگجویان مسلمان در شهر با کلوچه های ایرانی برخوردند که به آنان گفته شده بود این کلوچه های باعث فربه شدن انسان میشود. سپس آنان تعدادی از این کلوچه ها را خوردند و به بازوان خود نگریستند و پرسیدند پس چرا هیچ تفاوتی حاصل نشد؟؟؟ بلی ایران به دست چنین مردمانی فتح شد که فرق کافور و نمک و طلا و نقره را نمیدانستند. طبری گنجینه ایران در تیسفون را بالغ بر ۸۶۵ میلیون درهم تخمین زده است که در تاریخ بشریت یکی از بی سابقه ترین اموال حکومتی بوده است. وی میگوید - بعد از آنکه خمس این مبلغ برای خلیفه جدا شد - بقیه جواهرات و گنجینه پادشاهان گذشته ایران بین ۶۰ هزار جنگجوی مسلمان تقسیم شد و به هر کدام از آنان ۱۲ هزار درهم رسید. یکی دیگر از فجایع تاریخ ایران پاره شده فرش بهرستان بود این فرش که در ۹۰۰ متر مربع (۶۰ ذرع در ۶۰ ذرع) از ابریشم و زمرد و جواهرات بافته شده بود نمونه ای از هنر و عظمت ایران بود و شاهان را در شکارگاه و بزمهای سالانه و باغهای وسیع نشان میداد. مسلمانان فرش بهارستان را روانه مدینه نمودند تا خلیفه از آن بهره برد. عمر با دیدن این هنر شگفت تاریخی بر آن شد تا آنرا به عنوان فتوحات اسلام نگه دارد و نشان از بزرگی اسلام و مبارزات مردمان عرب قرار دهد. لیکن علی ابی ایطالب (امام علی) با نگهداری این کالای پر ارزش مخالفت نمود و گفت این کالای با ارزش باید بین همه بزرگان تقسیم شود تا همگان بهره بردند. بدین گونه فرش تکه تکه شد و هر تکه به بزرگی از شهر داده شد و خود علی قسمت خود را با قیمت ۲۰





گفته طبری بیش از ۸۰ حمله به شوشتر برای نابودی هرمزان صورت گرفت. وی با هوادارانی که داشت به درون دژی قرار گرفت و مبارزه کرد. اعراب دژ را محاصره کردند ولی او حاضر به تسلیم نشد. در نهایت وی مجبور به درخواست امان نامه داد. او را بسته شده به مدینه بردند وی اولین سرداری بود که زنده تحویل خلیفه مسلمانان میشد. در نتیجه عمر به وی گفت که یا اسلام بیاورد و یا کشته شود. وی با پذیرفتن اسلام جان خود را حفظ کرد. عمر برای او خانه ای تهیه کرد و مقرری ۲۰۰۰ درهم در سال تأمین کرد. بعدها که عمر این خطاب امیرالمومنین توسط ایرانیان ترور شد معلوم گشت هرمزان یکی از تهیه کنندگان این ترور بوده است هرمزان بعدها توسط عبیدالله پسر عمر کشته شد. از اموال شوشتر به هر سوار ۳۰۰۰ درهم رسید و هر پیاده ۱۰۰۰ درهم.

سال ۲۱ هجری

نبرد خونین نهاوند - ری - دماوند - اهواز با لشکر اسلام

با شما در فیس بوک

پیش از این در وبگاه ماهنامه به این نشانی و نیز در تالار امرداد با شما عزیزان در ارتباط بودیم و از این پس با آمدن در برگه فیس بوک شما می خواهیم هر چه بیشتر در کنار شما و اندیشه و نگاه شما باشیم، چرا که

آنچه ما را به پیش می راند
نگاه شماست

به گفته طبری در نبرد نهاوند به فرماندهی فیروزان سپهسالار دلیر ایران به قدری از ایرانیان کشته شد که زمین از خونها لغزنده شد و اسبان لیز خوردند و لاشه ها در شهر فراوان در سال ۲۱ هجری. در سال ۲۲ هجری به گفته طبری ری به دست نعیم ابن مقرن تاراج شد و ثروتهایی که از ری به دست مسلمانان افتاد دست کمی از فتح کاخ سفید تیسفون پایتخت امپراتوری ایران در بغداد نداشت. که پس از فتح ری مقرر شد این شهر ۵۰۰ هزار درهم در سال به کوفه باج دهد. پس از ری نوبت به دماوند رسید و فرماندار شهر که "مهست مغان مردانشاه" بود راهی جز تسلیم نداشت مقرر شد سالانه مبلغ ۲۰۰ هزار درهم باج به کوفه پرداخت نماید

تمامی این نوشتار توسط بنده از کتب تاریخی همچون طبری و... استخراج گردیده تا هموندان گرامی گوشه ای از تاریخ گفته نشده ایران زمین را بدانند
شاد وساعی باشید ارمین



<http://www.facebook.com/pages/۲۳۹۲۳۷۷۸۸۴۲۶/amrdadnamh>

